

چرا کمک به مجرمان؟ (استدلال‌ها برای بازپروری به عنوان یک استراتژی کیفری)

پتیر راینر^۱

گوین راینسون^۲

مترجم: حسن رضا فهیمی^۳

چکیده

این مقاله انواع توجیهات نظری و استدلال‌های اخلاقی را مورد بررسی قرار می‌دهد که در جهت حمایت از رویکردهایی که می‌توانند در معنای وسیع به عنوان «بازپروری» توصیف شود، ارائه شده‌اند. این نوشته یک رویکرد تاریخی را اتخاذ می‌کند در حالی که ترسیم‌کننده توسعه ایده‌هایی است که از بازپروری حمایت می‌کنند که با اصول تعلیق مجازات و رسالت مسیحی برای نجات روان‌ها در انگلستان و ولز شروع می‌شود. در متن قرن بیستم ظهور یک تأکید سودگرایانه بر افزایش افراد نجیب و اعضای مفید جامعه را مورد بررسی قرار خواهیم داد [که] متعاقباً توسط دلایلی که بر حالت تعهد یا بازپروری مبتنی بر حقوق تأکید دارند، به چالش کشیده شده است. اخیراً دلایل سودگرا در حالی که بر مساعدت بازپروری در جهت سلامت عمومی و کاهش خطر تأکید می‌کنند، نیز ارائه شده‌اند. همین‌طور از توجیهاتی بحث می‌کنیم که تأکید دارند مجرمان، قربانیان و یا جوامع به عنوان سودبرندگان از بازپروری و سرویس‌دهندگان تعلیق مجازات، نیاز دارند تا باهم در تضاد نباشند، نباید سرویس‌دهندگان تعلیق مجازات لزوماً از میان طیف گسترده از سهامدارانی که بالقوه توانایی خدمت را دارند، انتخاب شوند.

کلید واژه‌ها: بازپروری، رویکرد سودگرایانه، مدل درمان، حقوق، رویکردهای مبتنی بر قدرت، عدالت ترمیمی.

۱. استاد جرم‌شناسی و عدالت کیفری دانشگاه اسوانسیا

۲. مدرس ارشد عدالت کیفری دانشگاه شیفلد

۳. دانش‌پژوه دکتری حقوق جزا و جرم‌شناسی مجتمع آموزش عالی مشهد مقدس

مقدمه

امروزه به صورت واضح دو روش متضاد در توسعه بین‌المللی سیستم‌های کیفری وجود دارند، با اینکه هر دو مهم‌اند اما پیامدهای متناقضی را برای موقعیت کنونی و چشم‌انداز آینده بازپروری به عنوان استراتژی کیفری ترسیم می‌کنند.

روش اول مخصوصاً به صورت واضح در جهان انگلیسی‌زبانان - تمایل به سمت مجازات کیفری بیشتر و استفاده بیشتر از زندان است. هر دو به عنوان مجازات برای قانع کردن خواسته عمومی مفروض در قبال رفتارخوشونت‌آمیز مجرمان و به عنوان ابزارهای ناتوان کردن به کار می‌رود. این روش، در زمان‌های مختلف به عنوان مجازات‌گرایی پوپولیستی شناخته شده است، (bottoms, ۱۹۹۵)

[روش دوم] مجازات‌گرایی جدید (prattetal, ۲۰۰۵) یا یک فرهنگ پیشگیری (garland, ۲۰۰۱) که ارتباط کمتری با بازپروری دارد. اطلاعات در مورد زندگی شخصی مجرمان برای تشخیص سطح کنترل که مفید تلقی می‌شود، تا به عنوان نظریه «عدالت آماری» مورد آزمایش قرار گیرد. (feeley and simon, ۱۹۹۴) و سیاستمداران نیز می‌ترسند از اینکه در مورد کمک به مجرمان صحبت کنند که با این کار ممکن است به عنوان حامیان جرم تلقی شوند. در همین زمان، یک حرکت قدرتمند به سمت فراملیتی ساختن تعلیق اجرای مجازات در درون تأسیس خدمات تعلیق مجازات یا سازمان‌های هم‌رتبه در کشورهایی که در حال توسعه بودند به وجود آمد. به خصوص این رویداد با گسترش اتحادیه اروپا ارتباط پیدا می‌کرد اما همچنان شامل کشورهای بیرون از اروپا مانند چین نیز می‌شد. علاوه بر این، اتحادیه اروپا در جهت کاهش سیاست‌های مجازات کیفری بر اساس اولویت حقوق انسانی کار می‌کرد (snacken, ۲۰۰۶) گسترش کاربرد خدمات تعلیق مجازات نسبت به بازپروری مجرمان تعهدی را ایجاب می‌کند، اما اقدام برای حفظ این تعهد در مقابل روش‌های کیفری رقیب آسان نیست، مخصوصاً زمانی که چشم‌انداز رکود اقتصاد جهانی تهدیدی است برای وخیم‌تر شدن اوضاع جامعه.

در این زمینه، مهم است استدلال‌هایی را که به صورت تاریخی برای جایگزین کردن بازپروری در درون سیستم کیفری مدرن ارائه شده‌اند و نیز شکل‌های پیشرفته‌تر امروزین آنها را درک کنیم. در این مقاله استدلال‌های گوناگون بازپروری را بر اساس جدیدمان بازنگری خواهیم کرد. (robinson and rayon, ۲۰۰۵, ۲۰۰۶) و بر اساس تجربه‌ای که در انگلستان و ولز وجود داشت، آن را ترسیم خواهیم کرد جایی که اکنون،

هر دو روش کیفری دارای قدرت‌اند؛ محبوس کردن از سال ۱۹۹۵ حدود ۶۰٪ افزایش یافت، اما در همین زمان، خدمات مدیریت مجرم ملی یک شریک فعال در پروگرام‌های امداد بین‌المللی بود که هدف آن ایجاد یا تقویت خدمات تعلیق مجازات در سایر کشورها بود.

بازپروری مجرمان می‌تواند به روش‌های مختلف درک و تعریف شود. در نقاط مختلف در تاریخ سیستم کیفری مدرن، مدل‌هایی متفاوت از بازپروری رایج بوده است و هر یک پیامدهای متفاوتی برای راهبرد، مجازات و عمل مستقیم با مجرمان داشته است.

هر مدل، به صورت آشکار یا پنهان، یک سری استدلال‌هایی را در مورد اینکه چرا آن عمل سزاوار انجام است با خود حمل می‌کند. یک فعالیتی که دشوار، گران، سخت و غیرمطمئن از موفقیت است، نیاز دارد تا در حمایتش استدلال کند زمانی که برای منابع مالی رقابت می‌کند، یا نیاز دارد تا ادعایش را علیه دیدگاه‌های رقیب چون بازدارندگی یا ناتوانی تثبیت کند.

خلاصه، مطلوبیت بازپروری همواره مفروض واقع نشده است و طرفداران آن نیازمند مدت زمانی است تا دفاعیات و توجیهاتشان را در مورد چیزی که آنها پیشنهاد می‌کنند، گسترش دهند.

این مقاله انواع مختلف از توجیهاتی را که در جهت حمایت از مدل‌های بازپروری پیشنهاد شده‌اند مورد بررسی قرار می‌دهد. در ابتدا، مهم است بفهمیم که این امر صرفاً موضوعی برای گسترش دلیل در جهت کارایی نیست.

در سال‌های اخیر تصمیم گرفتیم بپذیریم که بیشتر سئوال‌های مهم برای پرسش در مورد بازپروری از قبیل «چه کارهایی؟»، یا به تعبیر دیگر، چه و سالی را برای تعقیب اهدافمان در بیشترین روش کارآمد، می‌توانیم به کار ببریم؟ است. بحث‌های کمتری وجود دارد در مورد اینکه کدام یک از آن اهداف باید محقق شود.

معمولاً به نظر می‌رسد، هدف اصلی، کاهش تکرار جرم توسط مجرمان محکوم شده است اما انواع دیگر بازپروری اهداف دیگری را تعقیب می‌کند مثلاً، رستگاری ارواح انسانی، یا بهبود روابط آسیب‌دیده، یا عالی‌ترین احساس سلامت یا امنیت در زندگی روزانه جوامع.

این اهداف متفاوت، انعکاس‌دهنده ارزش‌های متفاوتی است که مبتنی بر انواع مختلف نتیجه است و این ارزش‌ها خود غالباً بر اساس فرض‌های دیگری در مورد طبیعت انسانی یا مقاصد آن ترسیم می‌شود. در نهایت، استدلال‌ها در این مقاله تا حدودی مفهومی‌اند که با پیامدهای منطقی یا فرض‌هایی از انواع خاصی «بحث بازپروری» ارتباط می‌یابد.

نکته این نوع استدلال این است که اگر اهداف ما معمولاً مفروض گرفته می‌شود به جای اینکه مورد بحث واقع شوند، آنها می‌تواند مبهم و متناقض باشند.

توجیهات برای باز پروری اساساً استدلال‌های اخلاقی‌اند در مورد اینکه چه چیزی را جامعه در ارتباط با مجرمان باید انجام دهند و استدلال‌هایی در مورد اینکه ما چه چیزی را باید انجام دهیم که به سادگی نمی‌توان آن را از دلیل چیزی که می‌توانیم انجام دهیم استنتاج کرد. به قدر کافی چیزهایی وجود دارد که می‌توانیم انجام دهیم که به وضوح نباید انجام دهیم، با این وجود، انواع دیگری از ارتباط [نیز] میان دلیل و توجیه وجود دارد.

نخست - چنان که فیلسوفان اخلاق همواره به ما توصیه می‌کنند - آن است که «باید، به مفهوم توانایی است». ما منطقاً نمی‌توانیم ادعا کنیم که شخص وظیفه دارد تا چیزی را انجام دهد که ناممکن است. دیگر، انواع مختلف استدلال است که منطقاً مستلزم انواع دلایل خاص‌اند، مثلاً استدلال‌هایی مبتنی بر کارایی بازپروری مستلزم دلیل تجربی تغییرات نتایج آن در رفتار مجرمانه‌اند در حالی که استدلال‌هایی مبتنی بر حقوق مجرمان، مستلزم براهین مستحکم با مبانی پذیرفته شده عمومی مربوط به حقوق انسان‌اند. چنین براهینی مربوط می‌شود به یک دسته متفاوت از دلایل که منطقاً هیچ میزان از محاسبات حکومیت مجدد با آن ارتباط نمی‌یابد. این مقاله، در حالی که انواع مختلف توجیهات پیشرفته را در مورد باز پروری تعریف می‌کند، هم چنین ارتباط می‌یابد با انواع دلایل و استدلال‌هایی که منطقاً به آنها نیاز است.

زندان، مستی و سلامت روان‌ها

تاریخچه سیستم تعلیق مجازات در انگلستان و ولز تقریباً از تصمیم جامعه اعتدال کلیسای انگلستان از سال ۱۸۷۶ برای تأسیس یک بنگاه تبلیغی در دادگاه‌های نظامی اختصاصی شروع شد. (see for example: mc.williams, ۱۹۸۳ and Vanstone, ۲۰۰۴)

این یک نمونه از کار معمولی آنها برای تلاش در جهت تشویق مجرمان و به خصوص مشروب‌خواران، به اصلاح بود. سرانجام این کار هم برای سلامت روان‌های آنها و هم برای کاهش صدمه‌ای بود که ممکن بود به گونه دیگر نسبت به خود و یا کسان دیگر مانند خانواده‌شان مرتکب می‌شدند.

فعالیت مبلغان به صورت روشن مربوط می‌شد در سنت بازپروری. شهروند قابل احترام (خود حمایتگر) و پرهیزگاری که مسیرش را در این جهان پیدا می‌کرد و نیز زن و مادر وظیفه‌شناس (خانه‌دار) و پرهیزگار یک نتیجه موفق تلقی می‌شد. با وجود این، هدف نهایی و توجیه قابل قبول، سعادت معنوی آنها بود. کمک موفقانه به مجرم آن بود که او حفظ شود نه اینکه از دست رود. مسیحیان وظیفه دارند تا به مجرمان رأفت و مهربانی

نشان دهند و عمل خیر به این مهربانی شکل تجربی می‌بخشد اما ارتباط انسانی فعال و محبت‌آمیز برای تشویق مجرمان و افراد شوم به سمت اصلاح یک امر ضروری بود. این نوع کارها به نظر می‌رسید وظیفه سازمان‌های خیریه و داوطلب است تا وظیفه دولت. دولت‌ها به نقش خود به عنوان محافظت از شرایط توسعه اقتصاد و ایجاد ثروت می‌نگریستند. آنها این کار را تا حدودی توسط اعمال قانون خشن حمایت از مستمندان انجام می‌دادند که برای جلوگیری از بیکاری، نیازمندی و سیستم عدالت کیفری تنبیهی طراحی شده است.

در این مدت، آنها عموماً از مساعدت خصوصی و آن چیزی که امروز سازمان‌های خیریه «مبتنی بر ایمان» نامیده می‌شوند استقبال کردند، مشروط بر اینکه این‌ها خیلی مخمل و رادیکال نباشند. به طور مثال یک کتاب در سال ۱۸۹۰ در لندن توسط گروه رستگاری منتشر شد (یک جنبش اجتماعی و مذهبی) استدلال کرد که برخی جرایم ارثی اند اما تعدادی از جرایم همواره توسط کسانی محقق می‌شوند که در بدبختی مطلق به سر می‌برند. ناامیدی مطلق برخی را به سمت جایگاه طبقه جنایتکار می‌کشاند که اگر اقدامات لازم برای نجات آنها از افتادن در بدبختی انجام می‌شد، هرگز در زمره مجرمان جنایتکار نبودند. (Booth, ۱۸۹۰, p ۵۸)

ممکن است برخی افراد، فاقد توانایی یا فاقد شانس خوب برای اصلاح باشند، به خصوص زمانی که واکنش جامعه نسبت به جرم آنها موقعیت اجتماعی آنها را لکه‌دار کند. زمانی که یک‌بار سقوط کند، به نظر می‌رسد اوضاع و شرایط او را در آن موقف نگه می‌دارد... بد شانسی فردی که برچسب زندان می‌خورد، آن است که آن قدر دست به‌دست می‌شود تا اینکه از هرگونه بازیافتن موقعیتش نا امید می‌گردد و سرگردان میان یک زندان و زندان‌های دیگر برای بقیه روزهایش می‌چرخد. (ibid) هرچند اگر کمک مناسب انجام شود، چنین انسانی شاید، موقعیتش را دوباره و بلکه بیشتر به دست آورد. بوث یک گزارشی را که توسط یک مجرم حرفه‌ای نوشته شده است به تفصیل نقل می‌کند، کسی که از پیدا کردن راه‌هایی در بیرون زندان نومید شده است تا اینکه این نویسنده در اوج این بدبختی مسیرش را به سمت یکی از پناهگاه‌های ما یافته است و در آنجا خدا، دوستان و امید را یافته است و بارها قدم‌هایش را روی نردبانی گذاشته است که از ورطه سیاه رنج و محنت به سمت تعالی، شایستگی و شخصیت، سودمندی و بهشت هدایت می‌کند. (Booth, ۱۸۹۰, p۶۱)

بازپروری اجتماعی و معنوی به عنوان یک طرح در اینجا پذیرفته شده است اما هدف اساسی رستگاری است و سایر راه‌ها اساساً به عنوان وسیله این هدف ارزش‌گذاری شده‌اند. مضافاً دنبال کردن رستگاری و تمرین مهربانی موضوعاتی است برای انتخاب فردی تا یک سیاست کلی و رأفت، می‌پذیرد که شدت و خشونت یک هنجار است

چون که رحمت شامل تحمیل کردن مجازات شدید نمی‌شود. دلیل موفقیت هدف نهایی از خوشبختی فراتر از دسترس علم اجتماعی سکولار است. به تعبیر دیگر، شایستگی، شخصیت و سودمندی موضوعاتی است که به اشکال مختلفش به تاریخ بازپروری بازمی‌گردد.

سودمندی، دولت و بازسازی اجتماعی

چنان که گارلند (۱۹۸۵) خاطر نشان می‌سازد، اوایل قرن بیستم شاهد شکل‌گیری یک مجتمع جزا، رفاه بودیم که در میان سایر بخش‌های توسعه شروع شد تا دولت را به عنوان یک بازیگر کلیدی در مسئله بازپروری مجرمان درگیر کند. زمان زیادی نگذشت، مجرم به جایی اینکه اصلاح شود جهت حفظ یک روح برای خدا، به او کمک می‌شد در جهت شایستگی، شخصیت و مفید بودنش در خدمت شایسته به اهداف جمعی یک دولت سکولار به عنوان یک شهروند خوب تا صرفاً یک شخص خوب.

ظهور این امر در اواسط قرن بیستم، زمانی که دو جنگ بزرگ به واسطه بحران اقتصادی متارکه کرده بود، منجر شد به - به خصوص در اروپا و آمریکا - انواع دولت‌هایی که درجه بالایی از دخالت در زندگی اجتماعی و اقتصادی شهروندان را تجربه کرده بود. آن شهروندان یاد گرفتند تا با هم در راستای منفعت عمومی (ملی) کار کنند و بیش از پیش انتظار می‌رفت دولت‌ها راه‌حل‌های جمعی را نسبت به مشکلات اجتماعی توسعه دهند. تسلط دستگاه دولت و غلبه نقش اقتصادی هزینه دولت که در خلال سال‌های جنگ گسترش یافته بود، در سال ۱۹۴۰ به وظیفه جدید بازسازی اجتماعی در جهت گسترش وضعیت رفاه تبدیل شد (Sullivan, ۱۹۶۶) و ایجاد شهروندان آینده از طریق بودجه عمومی آموزش و پرورش.

سیستم عدالت کیفری فقط بخش کوچکی از سیستم دولت بود، اما هم چنان به واسطه این نگاه اصلاح‌طلب دستکاری می‌شد، که در آن، مدل‌ها و اشکال جدید برای بازپروری مجرمان، مشتاقانه مورد حمایت و تجربه قرار گرفت.

یک مثال خوب از کار هرمن منهیم می‌توان گرفت، یک پناهنده از آلمان نازی، کسی که تجربه‌اش از حقوق آلمان و جرم‌شناسی قاره‌ای توسط او به انگلستان آورده شد و در برگشت، یکی از پیشگامان جرم‌شناسی در انگلیس شناخته شد (Hood, ۲۰۰۴) در یکی از کتابهایش (جرم‌شناسی و بازسازی اجتماعی) که در سال ۱۹۴۶ منتشر شد، برنامه‌ای را برای گسترش عدالت کیفری و سیستم‌های کیفری در بازسازی جوامع پسا جنگ تشریح می‌کند. در فصل ایجاد مدیریت عدالت کیفری «بیشتر دموکراتیک»، او مجموعه‌ای از نظریات را برای «هرچه علمی» ساختن آن تبیین می‌کند. هدف به

طور قطع در سنت سودگرایی، یک سیستم کیفری است که بهترین نتایج را به عنوان یک سیستم کامل برای جامعه، به عنوان یک کل داشته باشد.

تبدیل مجرمان به اعضای مفید و نجیب جامعه با بیشترین توانایی موثر، اینکه آیا این روش شامل تأمین هدف حقوق کیفری می شود یا باعث تغییر رفتار مجرمان، یک پروژه است در بهترین سنت سودگرایی، که همواره برای اجرای اصول روشن در مورد اعمال کاربردی مدیریت اجتماعی تلاش کرده است. (Bentham, ۱۸۲۳) همچنین یک توجیه روشن را برای تلاش‌های بازپروری پیشنهاد می‌کند. آنها در راستای منافع جامعه به عنوان یک کل پذیرفته شده‌اند، تا توانایی اعضای نجیب و مفید جامعه را برای وظیفه جمعی بازسازی اجتماعی به حد اکثر برسانند. (Mannheim, ۱۹۴۶, p۶۲)

روش‌های قابل استفاده در اجرای عدالت کیفری مبتنی بر علم جدید اصولاً داده‌های جدید کارشناس نسبت به محکومیت و مدیریت مجرمان بود. کارشناسان (روانپزشکان و روانشناسان) بایستی قبل از صدور حکم به دادگاه‌ها مشوره می‌دادند و یک محکمه درمان، باید راه اندازی می‌شد، تا حد زیادی مبتنی بر متد کانون اصلاح جوانان کالیفورنیا که در سال ۱۹۴۱ تأسیس شد، برای طبقه بندی، اختصاص دادن و در صورت امکان، بازپروری مجرمان، تحت مجازات‌های نامعین که توسط دادگاه‌ها صادر می‌شود، قرار گیرد.

منهیم، برخی مشکلات را در ارتباط با ایده‌های سنتی عدالت به خوبی دریافته است. قابل انکار نیست که در اثر تجربی‌اش، فردی کردن درمان، که اصل حاکم بر کیفر شناسی مدرن است، با الزامات سنتی عدالت آن گونه که عامه مردم می‌فهمند، در تضاد است. (Mannheim, ۱۹۴۶, p۲۲۸) با وجود این، ادعاهای مدرنیته با چنین تعصبات کهنه قابل تکذیب نیستند.

یک راه حل کوچک برای این معضل در کارکردن روی اصول علمی فردی سازی خوابیده است که حداقل این امکان را می‌دهد که نقش درمان مساوی برای افراد مساوی را دوباره ایجاد کنیم... در حدی که این اصول جدید در حد و سیع، بیرون از حلقه کوچک متخصصان فردی سازی شناخته و پذیرفته شود، تا بیش از این به عنوان بی‌عدالتی متهم نشود. (pp. ۹-۲۲۸)

به عنوان اولین گام اصلاحی، منهیم ایجاد یک شورای مرکزی را برای مشاوره دادن به دادگاه‌ها و مدیریت کردن تمام جنبه‌های رسمی سیستم کیفری، گسترش در حوزه مجازات نامعین، ممنوعیت از مجازات‌های کوتاه زندان، با تقویت کردن نتیجه خدمات تعلیق اجرای مجازات پیشنهاد می‌کند. (p.۲۳۷)

اختلاف‌ها در بینش سودگرایانه

توجی‌هات سودگرایانه‌ی بازپروری به عنوان یک کل، در راستای منفعت جامعه به وجود آمد که شامل اشکال مختلف در حیات طولانی و مؤثرش می‌شد، اما یکی از واضح‌ترین و مهم‌ترین تغییرات، جابه‌جایی میان چیزی است که ممکن است مدل قوی و ضعیف استدلال نامیده شود، یا شاید با دقت بیشتر، یک ادعای خوشبینانه و محتاطانه. خلاصه، ادعای قوی و خوشبینانه آن است که اجتماع از معامله با مجرمان در این راه سود می‌برد تا جرم آنان را کاهش دهد. بازپروری مجرمان کمک می‌کند به خیر عمومی. ادعای ضعیف یا محتاطانه آن است که هرچند نمی‌توانیم در توانایی‌مان برای تغییر مجرمان به سمت حالت بهتر مطمئن باشیم، حداقل می‌توانیم نتیجه آسیب‌های غیرضروری را از مجازات‌های بیش از حد و یا مضر کاهش دهیم.

این نوع استدلال غالباً به عنوان مثال صورت می‌گیرد تا به عنوان یک فرض در حمایت از مجازات‌های اجتماعی و در برابر مجازات‌های حبس استفاده شود و غالباً با این استدلال آمیخته می‌شود که حتی اگر این دو، تأثیرات مشابهی روی مجرمان داشته باشند، گزینه حبس ارزان‌تر و هم‌چنین اصل به حد اکثر رساندن سود عمومی قابل اعمال است.

انتخاب میان اشکال قوی و ضعیف استدلال در حد و سبب به و وضعیت عقیده رایج نسبت به تأثیر مجازات اصلاحی بر رفتار مجرمان وابسته است.

شکل قوی استدلال در زمان خوش بینی در مورد آن (طرح‌های منهیم مثال‌های خوبی هستند) گسترش یافت و شکل ضعیف در زمانی قابل استفاده است که مردم در مورد کارایی مجازات‌های بازپروری کمتر اطمینان دارند.

اگر هیچ یک کارایی نداشته باشد آنکه ارزان‌تر است بهتر است. در کتاب ما (راینور و رایبسون، ۲۰۰۹) تعداد جابه‌جایی‌های چشمگیری را بازنگری کردیم که میان متدهای استدلال قوی و ضعیف اتفاق افتاده است.

حالت بدبینانه و باور خوشبینانه گاهی تحت تأثیر دلیل است اما نه فقط دلیل. روشی که استدلال در آن اتخاذ، درک، منتشر و استفاده شده است به نوبه خود به واسطه فرهنگ، ایدئولوژی، تغییرات اجتماعی و برداشتها از مزیت سیاسی تحت تأثیر قرار می‌گیرد. در زمان منهیم این دلیل که احکام بازپروری می‌تواند سبب تغییر مجرمان شود، قوی نبود اما باورهای خوشبینانه با اقبال عمومی در جهت بهبود رفاه اجتماعی مورد حمایت قرار می‌گرفت. در زمان خود، راگز نوبیکز نوشت، [تعلیق اجرای مجازات] یک محرک قدرتمند را از زمان تغییر نگرش نسبت به مقاصد و تأثیرات مجازات قضایی و گسترش

باور اجتماعی نسبت به دولت رفاه، ایجاد کرده است. (Radzinowicz, ۱۹۵۸, p xi) در زمان‌های اخیر دلایل تجربی قوی‌تر، اما فضای سیاسی و اجتماعی غالباً نامساعد است. تا کنون این استدلال‌ها بر یک توجیه سودگرایانه وابسته بود، آنها در برابر تعدادی از انتقادهای سنتی نسبت دیدگاه‌های سودگرایانه عدالت آسیب‌پذیرند. این‌ها اخیراً توسط آقای هادسون مورد بازنگری قرار گرفتند (۲۰۰۳) و برخی از این انتقادات به استدلال‌های بازپروری ارتباط دارد. مثلاً اگر مجازات‌های اصلاح‌گر که ایجاد شده‌اند تا عموماً به جامعه مفید باشند، چه اهمیتی دارد اگر مجرمی که بازپروری شده است، در واقع تقصیری نداشته باشد، به شرطی که او به طور کلی معتقد به ارتکاب جرم است؟ یک مدل از نظریات سودگرایانه که اغلب معتقد به اجرای آن است، این است که مجازات فرد بی‌گناه اگر به خیر عموم کمک کند، قابل توجیه است که با بسیاری از دیدگاه‌هایی که در مورد عدالت پذیرفته شده‌اند در تضاد آشکار قرار دارد.

در مقابل این استدلال از جانب موافقان سودگرایی دفاع عادی ارائه شده است. (see Urmson, ۱۹۳۵, Rawls, ۱۹۷۲) استدلال‌هایی که در مورد سودمندی عموم ارائه شده‌اند مربوط به تجربه‌های اجتماعی یا قواعد حاکم بر عمل می‌شود تا به اعمال فردی. از چشم‌انداز آن چیزی که سودگرایی نامیده شده است، مربوط به نفع عمومی است تا طرفدار این قانون که بی‌گناه نباید مجازات شود. به نظر می‌رسد یک چنین قاعده‌ای ضروری است تا حافظ اطمینان در عدالت کیفری باشد و از مجازات خودسرانه محافظت کند و این خود به نفع عمومی است.

انتقاد های دیگر شاید بیشتر قابل ذکر باشد. مثلاً اگر ما در حال اجرای اصل «بزرگترین خوشحالی» باشیم، آیا ممکن نیست اعدام برخی مجرمین، نسبت به بازپروری آنها اکثر مردم را خوش حال سازد؟ اگر خونخواهی، خوشنود کردن است چرا اجرا نشود؟ این مثال‌ها به این نیاز اشاره دارد که بایستی میان اصل بزرگ‌ترین خوشحالی و آن چیزی که ممکن است اصل بزرگ‌ترین سود نامیده شود و یا میان خواسته‌های کوتاه‌مدت و منافع بلند مدت تمایز قایل باشیم.

دسته‌ای از توجیهات رفتار مستلزم آن است که در مورد استدلال‌های سودگرا که اکثراً ترکیبی و بیشتر قابل بحث‌اند، فکر کنیم تا دفاع از اندیشه آغازین آن. این مطلب از انتقادهای دیرینه‌ای دیگر عدالت سودگرا که سؤال‌هایی را در مورد حقوق فردی، در مورد استفاده مفید از موجودات انسانی، در مورد چگونگی استحقاق مجرمین ایجاد می‌کند، نیز آشکار می‌شود.

حقوق، نیازها و درمان

سؤالها در مورد حقوق فردی بیشتر توسط مثال محکومیت بی‌گناه ایجاد شده است که در بالا مورد بحث قرار گرفت اما هم چنان حکایت دارد از استدلال‌هایی در حمایت از برخی جنبه‌های عدالت رویه‌ای و دادرسی مانند حق دادرسی، تفهیم اتهام، احضار و دلیل دعوا، مفروض گرفتن بی‌گناهی تا زمان اثبات تقصیر و عدم شکنجه.

اهمیت کنونی این استدلال‌ها به واسطه میل دولتها به نادیده گرفتن حقوق ملی و بین‌المللی آشکار می‌شود، حقوقی که طراحی شده است تا مورد حمایت قرار گیرند. زمانی که به عنوان موانع ناجور در برابر برخی اغراض بالاتر چون مبارزه علیه تروریسم به نظر می‌رسند. در زمینه بازپروری، استدلال‌ها در مورد حقوق، بیشتر محتمل است در زمینه‌های گفتگوهای کمتر دراماتیک در مورد رضایت نسبت به اعمال دستورات دادگاه آشکار شود (که در ابتدا و هنوز در برخی کشورها به صورت یک طرح استاندارد از دستورات تعلیق مجازات بوده است، اما در انگلستان و ولز منسوخ شد، به علت اینکه در واقع در گزارشی از سوی دبیرخانه در سال ۱۹۹۵ چنین استدلال شد که این امر از اعتبار دادگاه کاسته است) مدافعان رضایت در پی دفاع کردن از حقوق مجرمان هستند که در معرض برخوردهای دلخواه و نامعین صرفاً به این دلیل که برخی تصمیم گرفته‌اند که این کار برای آنها مفید است، قرار نگیرند.

موضوع درمانها و مدل‌های درمان و سؤال در مورد اینکه چه عملی باید در مورد بازپروری مجرمان اتخاذ شود را اگر بخواهیم به صورت مناسب درک کنیم، در حد خود نیازمند بحث است. درمان انسانهای مریض معمولاً امر مناسب و عمل پسندیده است و دفاع از بازپروری نیز غالباً به همین شکل ارائه شده است، هر دو مدعی حقانیت و دفاع از منافع و نیازهای افراداند که در درون نگرش آنها خوابیده است. هم چنین آقای زادرینوویکز مثال روشن دیگری را تهیه کرده است... تعلیق مجازات اساساً یک فرم از خدمات اجتماعی پیشگیری بیشتر از جرم است به واسطه سازگاری مجدد متهم...؛ (pp. ۱۹۵۸xi-xii)

(Radzinowicz, ۱۹۵۸xi-xii)

این امر همچنان به عنوان یک اجماع تخصصی آشکار شد. مثلاً سمینار اروپایی در مورد تعلیق مجازات که در سال ۱۹۵۲ در لندن برگزار شد، نوشته‌ای را از یک مقام دبیرخانه سازمان ملل در مورد تعلیق مجازات و جایگاه آن در برنامه‌های عقلی و انسانی برای درمان مجرمان، دریافت کرد (Pansegrouw, ۱۹۵۲) این کار، وکلا را مطلع ساخت که تعلیق مجازات درمان فرد است و تجربه تعلیق مجازات موثر متضمن استفاده هوشمند و انتخاب دانش علمی و فن هر دو برای درمان است و در خود درمانی، هر چند سخنران معرفی کرد که در عصر حاضر، نظارت بر تعلیق مجازات و درمان در حوزه‌های قضایی

مختلف هنوز از ناحیه مشورت دینی یا نظریه مأمور غیر متخصص داوطلب تعلیق مجازات به جای یک مددکار اجتماعی حرفه‌ای صورت می‌گیرد، از یک طرف، با حرفه‌ای شدن مدت کاری اجتماعی، گاهی با درمان روان پزشکی روی هم ضمیمه می‌شوند (p. ۱۲, Pansegrouw, ۱۹۵۲۱۳)

در اینجا می‌بینیم، کاملاً به صورت ابتدایی، دو ایده از ایده‌هایی را که برای رشد مددکاری اجتماعی در خلال ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ اهمیت زیادی داشتند. مددکاران اجتماعی در ابتدا (تا حدودی توسط خودشان) به عنوان کارمندان حرفه‌ای مطابق معیارهای علمی به نظر می‌رسیدند و اقدام آنان به واسطه نیازها و منافع افراد توجیه‌پذیر تلقی می‌شد. به این طریق، آنان شروع کردند اهمیت کارشان را به دور از ارتباط سودگرایی با پیاده کردن راهبرد اجتماعی به سمت ادعایی حرکت دهند که نیازها و روابط فردی تمرکز اصلی آن بود.

ادعای اهمیت اساسی نیازهای فردی تاحدی برای محافظت در برابر تمایل سودگرا در نظر گرفته شده است (مخصوصاً مثال زده می‌شد به رژیم‌های استبدادی در زمان تسلط یافتن بر اروپای شرقی) تا از منافع فردی بیشتر تبعیت کند نسبت به نیازهای جمعی.

قدیمی‌ترین نوشته‌ها دربارهٔ مددکاری اجتماعی (مانند نوشته‌های ۱۹۶۱, Biestek) شدیداً از تمرکز فردی دفاع کردند. هرچند، ظهور این حالت از حرفه مددکاری اجتماعی انتقادهای قوی را در غفلت از درک جامعه شناختی مشکلات اجتماعی (Mills, ۱۹۴۳)، سهل‌انگاری در دفاع از ابتکارات راهبرد اجتماعی (Sinfield, ۱۹۶۹) و بستن یک آجندای روشن نسبت به اصلاحات اجتماعی رادیکال برانگیخت (Biale and Brake, ۱۹۷۵)

در زمینه خاص مددکاری اجتماعی با مجرمان، انتقادهای به سمت کانون ایده درمان متوجه شدند. درمان اشاره به مرض دارد که متفاوت از جرم است و نوعاً شامل عدم اهلیت و اختیار می‌شود تا انتخاب سوء رفتار. (Flew, ۱۹۷۳) درمان نوعاً شامل انجام دادن چیزهایی است نسبت به تشخیص و غیر فعال کردن مرض تا همکاری با یک عمل و توانا ساختن شخص نسبت به حل مشکلات (McWilliams, Bottoms, ۱۹۷۹) و درمان نسبت داده می‌شود به مشکلات آسیب‌شناسی فردی که در واقع نتیجه زبان‌های اجتماعی است. (Walker, Beaumont, ۱۹۸۱)

علاوه بر این‌ها، درمان، در سایر زمینه‌ها و شغل‌ها، داوطلبانه بود به جز آنهایی که آشکارا ناتوان‌اند تا برای خود تصمیمی بگیرند. این امر تا حدودی در مورد آن دسته شغل‌هایی که مددکاری اجتماعی در آن نیاز به تقلید داشت درست بود مانند پزشکی و روان درمانی.

در تلاش برای یکسان سازی نظارت مجرمان تحت دستور یک دادگاه به روش یک ارتباط درمانی اختیاری، ورزش‌های ذهنی جالب اجرا می‌شد. مثلاً فورن و بیلی (۱۹۶۵) استدلال می‌کنند که یک درجه‌ای از اجبار «نابالغ» قابل توجیه بود به واسطه این واقعیت که، زمانی که تحت حمایت قرار می‌گیرند تا بالغ می‌شوند، آنها دو ست دارند تقدیر کنند که چگونه این کار برای شان ضروری بوده است. نامه یک دانش‌آموز زندان اطفال به مأمور اجرای تعلیق مجازاتش در حالی که از او نسبت به توصیه به مجازات حبس تشکر می‌کند (Hunt, ۱۹۶۴) در جهت تأیید این مطلب نقل قول شده بود و در این شکی نیست که رویداد ناهنجار بایستی بار توجیه یک فرض عجیب و چارچوب گذشته‌نگر از مفهوم رضایت را به دوش بکشد.

استدلال‌های دیگری که ارائه شده است آن است که نظارت مؤثر مجرمان در اصل یک پروسه قابل گفتگو بود در اینکه مجرمان شرکت داده و انتخاب شوند. «کمک» به جای «درمان» (Raynor, ۱۹۸۵, Bryant et al, ۱۹۷۸).

بازپروری به عنوان یک حق

استدلال‌ها در مورد ماهیت درمان و وضعیت پیامدهای انسانی آن با انتقادهای دیگری از جانب اهداف سودگرایانه در صدور حکمی که نگرانی‌ها را در مورد استفاده سودمندانه از افراد بالا می‌برد، مواجه شده است. از آنجا که درمان، گرایش دارد تا افراد را به اشیای منفعل از رویدادها تقلیل دهد، بنابراین یک نگرش نسبت به حکمی که مجازات‌ها را اصولاً بر اساس تأثیر کلی اجتماع انتخاب می‌کند، به نظر می‌رسد شامل استفاده سودمندانه از افراد به عنوان و سالیلی نسبت به اهدافی که برای خود شان نیستند، می‌گردد. این کار به نظر می‌رسد با استدلال کانت در تضاد است (۱۹۶۵) به این دلیل که انسانها موجودات اخلاقی مستعد انتخاب اند، آنان نباید به سادگی به عنوان ابزارهای اهداف انسان‌های دیگر قرار گیرند.

صدور حکم کاملاً مدیریت شده به سمت اهداف اجتماعی به نظر می‌رسد، غفلت از عاملیت فرد انسانی در طرق دیگر نیز است. به رسمیت شناختن افراد به عنوان عوامل اخلاقی متضمن به رسمیت شناختن ترک(انفاق) و سرزنش به عنوان عناصر در صدور حکم است.

این نوع استدلال هم در ساختار اخلاق دینی(افراد سزاوار بودن نسبت به مجازاتی که مسولیت اخلاقی آنها شناخته می‌شد و فرصتهایی را برای جبران ارائه کرده بود(ر.ک: لیویز، ۱۹۷۱) و هم در ساختار آزادی سکولار توسعه یافت که استدلال می‌شد عدالت در حکم، شامل نگاه به پس زمینه‌ای می‌شود تا تشخیص داده شود که جرم، مستحق چه نوع مجازاتی است(اساساً یک سنجش اخلاقی) تا یک نگاه پیش‌زمینه‌ای برای امکان

پیشگیری از جرایم آینده (کمیته خدمات دوستان آمریکایی، ۱۹۷۱؛ Von Hirsch، ۱۹۷۶)

یک نوع اظهارات از این دست که آماده شده بود تا مجازات را به واسطه اعتراض به بیش از حد بودن درمان نامتناسب و پیشگیرانه یا بازدارندگی زندانی کردن محدود کند، توسط راجرهود آماده شده بود. من معتقدم یک سیستمی که موفق می‌شود در طول اجرای مجازات‌ها بیشتر بر اساس ارزشیابی اخلاقی است تا بر اساس پژوهش‌ها بر اساس فلسفه سودمندی بازداشتن و کاهش دادن، ممکن است منصفانه‌تر، نه لزوماً کم تأثیرتر، احتمالاً کمتر، نه بیشتر کیفری است و تمسک بر اساس مفاد عدالت اجتماعی در هر سیستم قابل پذیرش کنترل اجتماعی ممکن است یابیده شود. (هود، ۷، ۱۹۷۴)

راهبردهای کیفری معاصر که تحت عنوان «مجازات عادلانه» توسعه یافته‌اند، غالباً از تأمین مقاصد لیبرال ناتوان‌اند (هدسون) هر چند، از نقطه نظر توجیه‌کردن بازپروری، چنین استدلال‌ها برخی تست‌های اضافی را پیشنهاد می‌کند که تلاش‌های اصلاح‌کننده برای جبران، به آن نیاز خواهند داشت.

خلاصه، اگر آنها نوعی از مجازات‌اند، نیاز خواهند داشت تا متناسب شوند، یا حداقل نباید یک مرحله بالاتر از مداخلات را نسبت به شدت جرم دارای قابلیت مجازات ایجاد کند. اگر نوعی از مجازات نیستند، باید اختیاری باشند (مانند سند رهایی بعد از مراقبت به زندانی که بدون وثیقه آزاد شده است) و نباید ورای آن چیزی که به عنوان مجازات شناخته شده است، خسارت و ضرر وارد کند (یک موضوع واقعی که با این دلیل بیان شده است که برخی تلاش‌های اصلاح‌گر که تهیه شده اند در واقع نتایج منفی دارند. برای مثال ر.ک: مسکورد، ۱۹۷۸، والکر et al. ۱۹۸۱) اساساً باید سازگار باشد با درک مجرمان به عنوان یک مسولیت اخلاقی نسبت به عمل آنها مگر اینکه تحت تأثیر قوه قاهره قادر به اثبات و تشریح نباشند و یا برای استدلال آزادانه اهلیت نداشته باشند، مانند بیماری شدید روانی.

بنابراین، معرفی استدلال‌های حقوق و مسولیت اخلاقی اجازه می‌دهد انتقاد قدرتمند از مدل‌های بازپروری را که یک جنبه متکی بر درمان و توجیهات سودمندی‌اند. با وجود این، آنها هم‌چنان به برخی از انواع توجیهات در می‌گشاید. مثلاً اگر عدالت اقتضا کند که مجازات‌ها بایستی بر اساس شدت و قابلیت جرم تعیین شوند، در این صورت نباید مجرمانی که شرایط آنها نسبت به ارتکاب جرم اندکی متفاوت اند، کمتر مقصر تلقی شوند نسبت به آنهایی که وسایل متعدد برای انتخاب و وضع متفاوت دارند؟ ملاحظه کنید بیوه فقیری را که دروغ می‌گوید تا از ادعایش حمایت کند زمانی که فرزندانش چیزی کافی برای خوردن ندارند، آیا او مانند تاجر ثروتمندی که دروغ می‌گوید تا مقداری منفعت مالی به دست آورد و صرفاً حرص خود را ارضا کند مقصر شناخته شود؟

پیشنهاد این است که طبق معمول بایستی این تفاوت شرایط، فرصت‌ها و توانایی‌ها درک شود، نگرش‌های «مجازات عادلانه» نسبت به مجازات باید یک «دفاع محنت» را اجازه دهد که به‌ضماً یا کلاً مجازات را تخفیف دهد. (هدسون، ۱۹۹۹) این نکته هم چنین ممکن است به افرادی که مرتکب جرم شدند ارتباط یابد، چون آنان کسانی‌اند که تهدید و یا مجبور شده‌اند به واسطه کسانی دیگر، آنانی که در آن وقت از این طرح‌ها منتفع می‌شدند.

چیزی که به بحث اخیر ارتباط دارد آن است که به رسمیت شناختن محنت و فرصت‌های نابرابر برای اجتناب از جرم نه صرفاً تخفیف مجازات را پیشنهاد می‌کند بلکه هم چنان و وضعیتی را جستجو می‌کند تا حداقل استاندارد قابل پذیرش زندگی و درجه رفاه را به شهروندانش تضمین کند، متعهد شده است نسبت به مجرمان حمایت و مساعدت ارائه کند تا شاید یک دورنمای واقع‌گرایانه‌تری را در ممانعت از جرم ایجاد کند.

این نوع نگرش نسبت به توجیه بازپروری، به عنوان بازپروری الزام شده از طرف دولت شناخته شده است (کولن و ژیلبرت، ۱۹۸۲؛ پروتمن، ۱۹۹۰؛ لیوز، ۲۰۰۵) و متکی است بر نسخه‌ای از نظریه قرارداد اجتماعی. مشروعیت اخلاقی خواسته دولت که افراد را از ارتکاب جرم باز می‌دارد، ادامه می‌یابد اگر دولت وظیفه خویش را در تأمین نیازهای اساسی مردم انجام دهد.

حالت‌های رفاه خیلی شبیه به مدل جدید قرارداد اجتماعی هستند، بازپروری به سادگی قابل توجیه نیست اما به واسطه ارتباط روشنی که میان محرومیت اجتماعی (یا، در زبان حرفه‌ای مدرن، محروم سازی اجتماعی) و ارتکاب جرم وجود دارد، توجیه‌پذیر می‌گردد.

روتمن هم چنان استدلال می‌کند وظیفه ماست که بازپروری را تهیه و تدارک ببینیم تا از این طریق آسیبی را که به واسطه مجازات چون زندانی شدن وارد شده است، تخفیف دهیم. بنابراین تعهد به نیازهای اساسی توسط تحقیقات کانتی نسبت به اهمیت افراد به عنوان فرجام در خویش، به سختی قابل توجیه است (که McWilliams [۱۹۸۷] آن را به عنوان دیدگاه «شخص‌نگر» بازپروری توصیف کرده بود) اما با یک تئوری سیاسی نسبت به وظایف دولت و شهروندان نسبت به یکدیگر.

چنان که روتمن ارائه می‌کند، ... بازپروری حق مجرمان است تا حد اقل خدمات را، از خدمات تأدیبی به دست آورد. هدف از این حق این است که به هر مجرم فرصتی را تقدیم کند، تا مجدداً به عنوان یک موجود مفید انسانی به جامعه برگردد. (p۶، ۱۹۹۰)

چنین نگرش‌هایی همچنین به صورت غیرمستقیم توسط یک استدلال قوی و کار اساسی روی اهمیت مشروعیت اینکه چرا افراد بایستی از قانون اطاعت کنند، حمایت شده‌اند. (مثلاً تایلور، ۱۹۹۰)

استدلال اساسی آن است که افراد، احتمالاً بیشتر با قانون موافقت خواهند کرد اگر به نیازهای آنان به عنوانی یک حقیقت نگریسته شود و اینکه بیشتر محتمل است آن را انجام دهند اگر قانون با درجه بالایی از عدالت رویه‌ای مدیریت و اجرا شود. مثلاً نزاکت، واقع بینی، احترام به حقوق، آمادگی گوش‌دادن به نظرات آنهايي که بر آنها اتوریته دارند، تجربه شده است و به خصوص عدالت و بی‌طرفی. این پیشنهاد خیلی دور از ذهن نخواهد بود که یک سیستم عدالت کیفری که به نیازمندان کمک عرضه می‌کند احتمالاً منصفانه‌تر به نظر می‌رسد و در نتیجه نسبت به خواسته‌هایش از مشروعیت بیشتری برخوردار است. این امر استدلال اصولی دیگری را در حمایت از بازپروری به عنوان یک جزء در عدالت کیفری اضافه می‌کند، «اگر مشروعیت ترویج شود مطلوبیت را تقویت می‌کند»، استدلال مفید دیگری در این زمینه خواهد بود.

بازپروری برای منفعت قربانیان بالقوه

مدل‌های کنونی دیگر از بازپروری به خصوص آنهایی که مبتنی بر نظریه تعلیم اجتماعی‌اند و غالباً هم در قالب برنامه‌ها اجرا می‌شود (مس گویر، ۱۹۹۵، ۲۰۰۲) هدفشان قدرتمند ساختن مجرمان است تا در مورد زندگی و رفتارشان کنترل بیشتر به دست آورند و با کمک کردن آنها تا مهارت‌های مورد نیاز مانند گوش‌دادن و ارتباط برقرار کردن و تفکر انتقادی و خلاق، حل مشکل، خودمدیریتی و خودکنترلی را یاد بگیرند و از این طریق بیشتر به طرفداران گزینه‌های اجتماعی تبدیل شوند.

چنین نگرش‌هایی مشکلات را در ارتباط با منابع و فرصتها به رسمیت می‌شناسد اما نکته اساسی را در تقویت دستیابی به این امور می‌بیند، بدون تضمین اینکه مردم آنها را به دست آورند و یا چنین مهارت‌های لازمی را به سمت منافی که از آنها به دست می‌آورند توسعه دهند.

در کل، چنین نگرش‌هایی نسبت به بازپروری، برخلاف نگرش‌های گذشته، اصل دلیل را سخت جدی گرفته‌اند، اما گاهی در مورد مبنای فلسفی و نظری شان کمتر توضیح داده‌اند.

این‌ها «درمان»‌اند یا یادگیری اجتماعی؟ آیا این‌ها خسارت‌ها را جبران می‌کنند یا تسهیل‌کننده آزادی و انتخاب‌اند؟ پیشگامان این نگرش‌ها غالباً روانشناسان و سخت‌گیران متافیزیکی یا متفکران نظری بودند که به گونه فراتر از دلایل نگاه می‌کردند. در نتیجه، متد آنان (در نظر ما اشتباهاً) به عنوان احیای مدل پزشکی منسوخ

شده در مورد درمان مورد انتقاد واقع شده است (میر، ۲۰۴) اما آن چیزی که در شرایط فنی و عملی، یک نگرش نسبتاً جدید و خیل امیدبخش به کار بازپروری است، کاری است که ظرفیت استناد کردن بر توجیهاست سنتی را داشته باشد.

بازپروری (به طور مثال توسط مس کویر، ۱۹۹۵) در زمینه‌هایی که هم برای مجرمان بهتر است و هم برای جامعه قابل گسترش است چون می‌تواند بیشتر به کاهش جرم و قربانیان کمک کند. در اینجا باز یک دیدگاه سودگرایانه نسبت به خیر عمومی را شاهدیم و قابل توجه است که کاری از این نوع با مجرمان، غالباً در عمل از طریق استفاده از ارزیابی ریسک، اولویت را به امنیت عمومی می‌دهد.

این تقدم بر اساس امنیت عمومی توسط گارلند (۲۰۰۱) به عنوان یک جابه جایی در توجیه بازپروری توصیف شده است: اهمیتی که او استدلال می‌کند از انتفاع مجرم به سمت انتفاع قربانیان بالقوه آینده منتقل شده است - آن است که باز پروری به خاطر آنها ایجاد شده است.

بازپروری به نفع جوامع

سرانجام، برخی نگرش‌های اخیر برای توجیه بازپروری شروع کرده است تا از یک مفهوم جامعه استفاده کند که - به جای استثناکردن مجرمان - شامل مجرم به عنوان یکی از اعضای جامعه مورد علاقه‌ای که به آن مربوط است می‌شود. بیشتر استدلال‌هایی را که تا این مرحله بازنگری کردیم استدلال‌هایی بود که مجرم و جامعه یا اجتماع را در مقابل هم قرار می‌دادند به گونه‌ای که مجرم عضوی از جامعه‌ای نیست که فقط شامل قربانیان بالقوه مجرم می‌شود. بنابراین، منافع مجرمان همواره در تقابل با منافع جامعه است و در مقابل آن سنجیده می‌شود و در تضاد با آن فرض می‌شود.

البته، زمینه‌های تضاد وجود دارد، با این وجود، حالت التزام بازپروری به گونه‌ای مبتنی بر حقوق است که مجرمان با سایر شهروندان حتی بعد از ارتکاب جرم در آن سهیم‌اند. نگرش‌های جامعه‌ای به بازپروری، اساساً این نکته را به رسمیت می‌شناسد که مجرمان متعلق به جوامع‌اند و اینکه اگر در میان اعضای نرمال جامعه سروسامان داده شوند، عضویت آنها قابل تداوم و یا اصلاح است. چنین نگرش‌هایی تا حدودی با طرفداران عدالت ترمیمی همراهی می‌کند. (مثلاً، بریث ویت، ۱۹۸۹)

کسی که معتقد بود، طرح‌های ساماندهی دوباره، می‌تواند به مجرمان کمک کند تا جرایم خود را جبران کنند و یا برای آن تدبیری بسنجند، چنان که همزمان می‌تواند کمک کند به مجرمان و قربانیان تا چیزهایی را از یک دیگر بیاموزند. هدف از تجدید یا تأسیس قراردادهای اجتماعی آن است که هم عضویت مجرم جامعه را به دست آورد و هم سرانجام کنترل‌های غیررسمی را بالای رفتار مجرم تقویت کند. در حالی که برخی

از این ایده‌ها معمولاً بیشتر در بحث‌های عدالت ترمیمی یابیده می‌شود تا بازپروری، این حقیقت که مجرمان مشمول طرح‌های ترمیم‌کننده قرار گیرند به این معناست که بایستی درس‌های اجتماعی را یاد بگیرند تا رفتار آینده آنها را تحت تأثیر قرار دهند، آنها را تحت عنوان بازپروری نیز قرار می‌دهد. یک مفهوم این امر آن است که بازپروری نباید صرفاً به عنوان برآوردن نیازهای مجرمان یا تصحیح کمبودهای آنان تلقی شود، بلکه باید به عنوان آماده کردن و گسترش توانایی و دارایی آنها لحاظ شود.

مشابه این استدلال‌ها را می‌توان در نگرش‌های «توانایی‌های اساسی» پیدا کرد (مارونا و لیبل، ۲۰۰۳) که باز پروری را بر اساس مساعدت مجرم اصلاح شده در ساختن جامعه و نیاز جامعه به این مساعدت توجیه می‌کند. «توانایی‌های اساسی و نگرش‌های ترمیم‌کننده، از کمبودهای شخص سؤال نمی‌کند اما سؤال می‌کند که چه همکاری مثبتی را این شخص می‌تواند، انجام دهد. (مورانا و لیبل، ۲۰۰۳: ۹۷)

خلاصه و نتیجه

در این مقاله تعدادی از توجیهاتی را که برای نگرش بازپروری مجرمان ارائه شده بود به صورت تاریخی مورد بررسی قرار دادیم. این توجیهات اصولاً معطوف به دلیل نیستند (آنچه که می‌تواند انجام شود) اما این توجیهات معطوف به الزامات و وظایف افراد، انجمن‌ها و جوامع بودند. (آنچه که باید انجام شود) هر کدام، پنداشتها و دانش عصر خود را بازتاب می‌دهد اما مدل هر کدام را هنوز می‌توان در بحث‌های معاصر پیدا کرد و تفاوت‌ها و تضاد آنها می‌تواند به آشفتگی منجر شود.

ما دیدیم که چگونه یک الزام مبتنی بر ایمان برای حفظ روان‌ها و تمرین مهربانی، که در ابتدا ارتباط کمی با سیاست عمومی داشت، به واسطه ظهور راهبرد اجتماعی مداخله‌گر و دولت‌های رفاه دگرگون شد. درمان علمی مجرمان به واسطه ارجاع به خیر جامعه توجیه شده بود اما همچنین به وسیله تعهد تخصص کارهای اجتماعی در حال ظهور نسبت به نیازهای فردی چنان که فهمیده می‌شود در درون چارچوب تشخیصی خودش، بازسازی تعبیر به درمان می‌شود.

یک تأکید مجدد روی حقوق مجرمان به عنوان عوامل اخلاقی - و نیاز اخلاقی در تعامل با آنها بر اساس رفتار گذشته آنان سزاوار است نه بر اساس نیازها و اقتضای رفتار آینده آنها. در جهت تخریب وجهه بازپروری به عنوان یک اقدام حرفه‌ای مغرضانه، شروع شده است.

در یک دوره، هرچند، تمرکز روی حقوق، مفهوم جدیدی از بازپروری را به عنوان خدماتی که دولت مکلف است به مجرمان ارائه کند افزایش داد، مجرمانی که ناعادلانه زیان دیدند و به دلیل آن، از فرصت‌های جلوگیری از جرم محروم شدند.

به جای «درمان» یک مدل «آموزش» بازپروری ظهور کرد که مجرمان را به عنوان بازیگران اخلاقی به رسمیت می‌شناخت و کمک به آنها را توصیه می‌کرد تا مهارت‌ها و منابعی را به دست آورند که به آنها کمک کند در مسیری قدم بگذارند که منافع آنها و دیگران را بهتر تأمین کند. هم‌زمان، مجدداً تأکید می‌کرد روی احتمال خطر و امنیت عمومی به این معنا که بازپروری بایستی به طور فزاینده‌ای توجیه شود اما نه خیلی از جنبه تأثیر مفید آن روی زندگی مجرمان بلکه از جهت بهبود در امنیت قربانیان بالقوه در آینده.

یک زبان جدید «درمان» (که در واقع مربوط به آموزش اجتماعی مشارکتی است به جای درمان یک طرفه موضوعات کم اهمیت) قصد دارد تا بازپروری را با ارجاع به تغییرات قابل اثبات در رفتار مجرمان توجیه کند اما به سمت تأکید روی «کمبودها» و «اصلاح» متمایل است. در ضمن، سایر حامیان بازپروری به دنبال این است که تنش تاریخی میان منافع مجرمان و جامعه را با توجه به رابطه همستگی در جوامع شان، حل کنند. مجرمان نیازمند جوامع‌اند و جوامع نیازمند مجرمان اصلاح شده: بازپروری بر جامعه سفارش شده است نه صرفاً با نیازها و کمبودهایش بلکه با توانایی‌ها، دارایی‌ها و مساعدت‌های بالقوه‌اش.

در یکی از مقالات اخیر یکی از نویسندگان معاصر (راینسون، ۲۰۰۸) استدلال می‌کند که در انگلستان و ولز مفهوم بازپروری جان دوباره یافت - نه به صورت شانس - به واسطه انطباق سه گفتمان مقتدر در مورد مجازات مدرن اخیر.

این گفتمان‌ها به ترتیب عبارت‌اند از سودگرایی، مدیریت‌گرایی و تبیین‌کننده. روایت‌های سودگرا، چنان که دیدیم روی اهمیت منافع عمومی از کاهش جرم را که نتیجه جریان بازپروری مؤثر است تأکید دارد. مدیریت‌گرایی ثمربخش بودن و کنترل قابل پیش‌بینی احتمال خطر به واسطه متدهای تجویز شده مهم را دنبال می‌کند، در حالی که راهبردهای تبیین‌گر هدفش ارضای تمایل افکار عمومی نسبت به مجازات خشن است. (این دیدگاه لزوماً یک درک صحیح نخواهد بود [مارونا و کینگ، ۲۰۰۴] اما چیزی است که برخی سیاستمداران به نظر می‌رسد در آن سهیم‌اند)

مفهوم بازپروری برای سازواری خویش با این روایت‌ها هزینه پرداخته است. برآورده کردن نیازهای مجرمان دیگر یک اولویت نیست به جز در جایی که بتواند به کاهش خطر ارتکاب جرایم بیشتر کمک کند.

روش‌های نظارت در حد وسیع مشخص شده، استاندارد سازی شده و در داخل یک روند فنی ریخته شده‌اند و مجازات به صورت یکی از اهداف اولیه رسمی خدمات تعلیق مجازات در انگلستان و ولز در آمده است. علی‌رغم دلایل قابل توجه تحقیقات بین‌المللی که نشان می‌دهند نگرش‌های کیفری بیشتر محتمل است تا تکرار جرم را افزایش دهد تا

کاهش (مک گیر، ۲۰۰۴، آندریوس و بوتنا، ۲۰۰۶) این روایت‌های جزایی حاکم، همچنین به طور عمده نسبت به نگرش مبتنی بر حقوق اختلاف دارند، چنان که قبلاً ما استدلال کردیم، به عنوان یکی از قویترین و منسجم‌ترین استدلال‌ها در حمایت از بازپروری ظاهر می‌شود.

در دیگر مقالات اخیر مس نیل و رایینسون (۲۰۰۴) اهداف و اغراض تعلیق اجرای مجازات را از طریق مقایسه میان عمل تعلیق مجازات اخیر در انگلستان و ولز و عمل اجتماعی عدالت کیفری در اسکاتلند دنبال کرده‌اند، جایی که خدمات تعلیق مجازات تفکیک نشده است اما کار تعلیق مجازات توسط گروه‌های خاص، مطابق دستورات محلی، دپارتمنت‌های عمل اجتماعی اجرا می‌شود. آنها استدلال می‌کنند که در اسکاتلند عمل تعلیق مجازات توانایی بیشتری برای به رسمیت شناختن مجرمان، نیازها و رفاه آنان به عنوان اهداف خدمات مشروع در حقیقت دارد، چون این عمل هنوز مطابق قلمرو تخصصی کار اجتماعی تعیین می‌شود (شاید مهم‌تر از آن) بر اساس یک سنت سیاست اجتماعی در اسکاتلند که روی یک مسئولیت عمومی برای پیشرفت رفاه و جلوگیری کردن از محرومیت اجتماعی تأکید می‌کند، ترسیم می‌شود.

با این مقایسه، در انگلستان و ولز خدمات تعلیق مجازات صریحاً در اواسط قرن ۱۹۹۰ از خواستگاه اصلی و جایگاه معین سنتی خویش در کار اجتماعی جدا شده بود به سمتی که نقش خاص خود را مطابق سیستم عدالت کیفری تقویت کند، اما این نوع استدلال هویت تخصصی و ارزش اساسی آن را تضعیف می‌کند به گونه‌ای که کار آن ممکن است طبق میل سیاست‌های دولت که همیشه در حال تغییر است، تغییر شکل داده شود. این امر کمک می‌کند تا بخش پازل گونه مجازات را به عنوان هدف اساسی تعلیق مجازات در انگلستان و ولز طور دیگری توضیح دهیم. هر چند سنت کار اجتماعی به عنوان یک راهنما نسبت به عمل تعلیق مجازات فقط اندکی رضایت بخش است، فقدان آن یقیناً اشاره دارد به نیاز به تفصیل برخی اهداف مشخص تعلیق مجازات که به سادگی از روغن کاری کردن چرخ‌های سیستم کیفری فراتر می‌رود.

از نظر ما کمک تعلیق مجازات به عدالت کیفری در بهترین شکلش زمانی است که نقش و اهداف مشخص خودش را داشته باشد. سریع‌ترین گسترش تعلیق مجازات در انگلستان و ولز، همچنان در چندین کشور دیگر، در خلال نیمه دوم قرن بیستم به عنوان بخشی از توسعه دولت‌های رفاه و مؤسسات اجتماعی و سیاسی که برای تحکیم حقوق اجتماعی شهروندان طراحی شده بود، اتفاق افتاد.

زمانی که معتقد باشیم مشروعیت دولت به آن بخش از کمک‌هایش به حمایت از شمول اجتماعی، تأمین دستیابی به فرصت‌ها، عدالت و رفاه، وابسته است منطقی است استدلال شود که دولت باید ادعا کند که هم شهروندان را در مقابل جرم محافظت

کرده است و هم فرصت‌های کافی را برای به دست آوردن زندگی رضایت‌بخش مطابق قانون تأمین کرده است.

در موضوع آنهایی که قبلاً مرتکب جرم شده است، این امر داخل بازپروری الزام شده از طرف دولت قرار می‌گیرد. در برخی کشورها خدمات تعلیق مجازات به صورت تاریخی توسط دولتها به عنوان متصدیان اصلی این تعهد به بازپروری یافت می‌شود و آنها پیگیری می‌کردند تا مجرمان را در طرح‌های برگرداندن آنان به سمت زندگی‌شان استخدام کنند، در حالی که همزمان، مجازات‌کنندگان را ترغیب می‌کردند تا به مجرمان فرصت چنین کارهایی را بدهند.

در انگلستان و ولز در اوایل ۱۹۸۰ یک دولت پیشین تلاش کرد تجویز کند اهداف و اولویتهایی چیزهای که سپس تبدیل شدند به چندین سرویس تعلیق مجازات محلی، به جای یک سرویس ملی. یک پیشنویس «اهداف و مقاصد ملی» ارائه داده شد که بعداً به صورت «بیانیه اهداف و اولویتهای ملی» در آمد. (که به عنوان دبیرخانه SNOP، شناخته می‌شود ۱۹۸۴)

یکی از نویدسندگان معاصر نظریه‌ای را در مورد این پیشنویس منتشر کرد (رینور، ۱۹۸۴) که در آن استدلال شده بود که آن یک استراتژی مشخص و متناسب برای خدمات تعلیق مجازات است و ممکن است به استفاده از مجازات‌هایی که کمتر اجباری و بیشتر مشارکتی است تشویق کند، به تعبیر دیگر موجب شرکت فعالانه مجرمان در بازپروری‌شان و برخی کمک‌های مثبت‌شان به جامعه می‌گردد و نیز به مفهوم کمک کردن به ایجاد فرصت‌ها و منابعی می‌شود که می‌تواند بازپروری را موثر سازد.

امروزه ممکن است استدلال‌های مشابهی ایجاد شود با ارجاع به مفاهیم جدیدتر از بازپروری الزام شده از سوی دولت (که باید واقعی و بیشتر مؤثر باشد) و عناصر عدالت اجتماعی و عدالت ترمیمی (رابینسون و رینور، ۲۰۰۶) چنین نگرش‌هایی در یک حوزه سیاسی مطلوب بهتر کار می‌کند. مثلاً کاوادینا و دیگنان (۲۰۰۶) دلایل قابل قبولی نسبت به اندک بودن سیاست‌های مجازات کیفری در کشورهایی که متعهد به سیاست‌های بازار آزاد نئولیبرال نبودند منتشر کردند، اما در عوض، نسبت به مشکلات اجتماعی، نگرش‌های مشارکتی و جمعی داشتند. علاوه بر این، آن نشان می‌دهد که کشورها با هزینه‌های متناسب‌تر روی رفاہ، به داشتن نرخهای پایین‌تری از مجازات زندان گرایش یافته‌اند. (داونیس و هانسن، ۲۰۰۶)

به این طریق فهمیده شد، می‌توان به خدمات تعلیق مجازات نه فقط به عنوان اساس بازپروری مجرمان، بلکه به عنوان بازیگر نقش در توسعه و حفظ اجتماعی که رفاہ انسانی و شمول جامعه را در اولویت قرار می‌دهند، نگاه کرد. چشم‌اندازها برای تقویت خدمات تعلیق مجازات تحت شرایط استبداد اجتماعی یا در دولت‌هایی که نابرابری و

برتری غیرقابل تنظیم بازار را ترویج می‌کنند، خیلی مطلوب نیست. این کار ممکن است به محاسبات برای توسعه‌های پارادوکسیکال اخیر در انگلستان و ولز کمک کند، جایی که توسعه‌های چشمگیری در بیشتر جاها اجباراً مدیریت شود، مجازات‌های اجتماعی نه با کاهش بلکه به طور بی‌سابقه‌ای با رشد زندان‌ها منطبق خواهد شد.

با تحقیق در موارد بیشتر می‌توان استدلال کرد که اطمینان بیش از حد به بازار آزاد جهانی و تحت تأثیر سرمایه‌گذاری در مسئولیتهای به هم پیوسته اجتماعی، فاکتورهای کمک‌های عمده‌ای را در جریان بحران اقتصاد جهان داشته است. برخی از کشورها اکنون می‌توانند هم در سختی و محنت و هم در جرم، انتظار گسترش را داشته باشند. خدمات تعلیق مجازات نیاز به آمادگی دارد تا نقش خود را در یک دوره جدید بازسازی اجتماعی بازی کند.